

Research Article

***Jurisprudential Explanation of the Principles of Conduct in the
Monotheistic Path of Man from the Perspective of Allameh Tehrani***

Abouzar Falahzadeh¹, Mahdi Abdollahi², Hadi Vasei³

Received: 2023/06/22

Accepted: 2023/09/19

Abstract

The issue of monotheism and the oneness of God beyond numerical unity is one of the most important issues raised in philosophical and mystical approaches. Investigating and explaining this issue from the perspective of transcendental wisdom, which is one of the most important intellectual and philosophical systems in the field of Islamic thought and is influenced by mysticism, the Quran, and the pure thoughts of the infallibles, peace be upon them, is of particular importance. In this regard, the aim of the present study is to examine the philosophical foundations of the monotheistic path of man from the perspective of Allameh Tehrani. The research method is library and documentary. The findings showed that, according to Allameh Tehrani, the monotheistic path refers to the existential transformation of becoming and the transcendental movement of the human being towards godhood in the arc of the ascension and ascension of the human soul from the hierarchy of the world to achieve the status of annihilation in God and survival in God. Existential transformation refers to the perfection of human existence and the improvement of his system of vision, tendency, and action.

Keywords: *Behaviour, monotheism, monotheistic journey, Allameh Tehrani.*

¹- PhD student, Department of Philosophy and Islamic Theology, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran.

²-Associate Professor, Department of Philosophy of Humanities, Iranian Research Institute for Wisdom and Philosophy.

³- Assistant Professor, Department of Philosophy and Islamic Theology, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran.

مقاله پژوهشی

تبیین فقهی مبانی سلوک در سیر توحیدی انسان از دیدگاه علامه طهرانی ابوذر فلاح زاده^۱؛ مهدی عبدالهی^{۲*}؛ هادی واسعی^۳

چکیده

مسئله‌ی توحید و یگانگی خداوند فراتر از وحدت عددی، از جمله مهم‌ترین مسائل مطرح شده در رویکردهای فلسفی و عرفانی است. بررسی و تبیین این مسئله از منظر حکمت متعالیه که از جمله مهم‌ترین سیستم‌های فکری و فلسفی در حوزه‌ی اندیشه‌ی اسلامی است و متأثر از عرفان، قرآن و اندیشه‌های ناب معصومین علیهم السلام قرار گرفته است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این راستا هدف تحقیق حاضر بررسی مبانی فلسفی سیر توحیدی انسان از دیدگاه علامه طهرانی است. روش تحقیق کتابخانه‌ای و اسنادی می‌باشد. یافته‌ها نشان داد از نظر علامه طهرانی منظور از سیر توحیدی تحوّل وجودی صبرورت و حرکت استعلایی وجود انسان به سوی خداگونگی در قوس صعود و عروج نفس انسان از سلسله مراتب عالم برای دستیابی به مقام فنا فی الله و بقای بالله می‌باشد. تحوّل وجودی ناظر بر استكمال وجود آدمی و احسن شدن نظام بینشی، گرایشی و کنشی اوست.

واژگان کلیدی: سلوک، توحید، سیر توحیدی، علامه طهرانی.

1 - دانشجوی دکترا، گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.
2 - دانشیار، گروه فلسفه علوم انسانی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران (نویسنده مسئول).
3 - استادیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

هر انسانی با اندک تأملی بر حالات خود، تصدیق می‌کند که خودش منحصر به این جسد مادی نیست و خواهد گفت: «ما بدانستیم، ما نه این تنیم» یعنی علاوه بر تصدیق به وجود نفسی مجرد، هر کس می‌تواند به راحتی بفهمد که روحش فراخ‌تر از بدنش است. جالب آن‌که پس از آگاهی به این نکته، راهی را می‌طلبد تا این قفس تنگ را بشکند و به آن وجه فراخنای خود دست یابد. باید فریب تن را نخورد و از حقیقت خود که ماوراء این تن، در عالم حاضر است غفلت نکرد. در میان سایر موجودات آفرینش انسان به گونه‌ای است که شکوفایی استعدادها و دستیابی اش به کمال نهایی، در سایه تعلیم و تربیت انجام می‌گیرد، تعلیم و تربیتی که مبتنی بر

شناخت صحیحی از انسان و کمال شایسته او باشد و به شکل مناسبی رابطه انسان را با جهان، خلق و خالق ^{بانی} حقّ اسلامی

ترسیم نموده و مقصد نهایی او و مسیر حرکت به سوی آن را ترسیم نماید. ویژگی شاخص انسان، فطرت الهی و خداجوی اوست. انسان رابطه‌ای خاص با آفریننده دارد، حال آن‌که تمدن غربی انسان را موجودی مادی و حیوانی با ابزار برتر مطرح می‌کند. برای مثال تعریفی که ارسطو از انسان ارائه می‌دهد حیوان ناطق است که در این تعریف بعد معنوی انسان نادیده گرفته شده و تنها به شئون مادی وجود انسان توجه شده است. با این وجود در تفکر اسلامی تعریفی که از انسان ارائه می‌شود با تمرکز بر بعد معنوی و الهی وجود انسان است برای نمونه ملاصدرا تعریفی که از انسان ارائه می‌دهد باشنده‌ای استعلایی است، یعنی موجودی که رو به سوی عالم بالا و کمال مطلق داشته و تعالی خواه است و تعریفی جامع‌تر نیز آیت الله جوادی آملی ارائه داده که انسان را حی متاله تعریف کرده اند، یعنی موجود زنده‌ای که فطرتی الهی دارد. نادیده گرفتن حقیقت متعالی وجود انسان که فطرت الهی او و حرکت او به سوی خدای متعال است می‌تواند باعث خسارات جبران‌ناپذیری به بدنه تعلیم و تربیت وارد نماید. این مساله ضرورت تدوین یک الگوی جامع تعلیم و تربیت مبتنی بر نگرش اسلامی را در مقابل الگوهای وارداتی تعدیل یافته و بومی شده نشان می‌دهد. این خصیصه و فطرت خداجویی انسان چنان قوی است که جذبه و کششی نامرئی در تمام طول حیات، انسان را به سوی خدا و خداگونگی سوق می‌دهد، و اگر الگوی مناسبی به انسان داده نشود ممکن است انسان در دام عرفان‌های کاذب گرفتار شود و این مساله لزوم توجه فلسفه تعلیم و تربیت را به مساله عرفان مورد توجه قرار می‌دهد که تا حدودی در فلسفه تعلیم و تربیت کنونی مغفول مانده است. نظام تربیتی کنونی اگرچه بر توحید در دو بعد نظری و عملی تاکید داشته است اما توحید وجودی به معنای رابطه‌ای زنده، عارفانه و شاهدانه با خدا را مورد توجه قرار نداده و توحید مطرح شده در آن بیشتر جنبه متافیزیکی دارد. لذا به نظر می‌رسد تدوین یک الگوی تربیتی مبتنی بر دیدگاه وحدت وجودی می‌تواند این خلا را جبران کرده و عطش آدمی را برای اتصال و پیوستگی با خدا سیراب نماید. چرا که انسان با دانایی به خدای مفهومی، نمی‌تواند از کثرات بی‌پایان عالم ماده عبور کند و به خداشناسی واقعی که منجر به انس با حضرت حق می‌شود برسد. توحید یکی از مباحث ریشه‌ای و اصلی در علوم دینی و عقاید قرآنی است. اهمیت این علم از آن جهت است که به خالق هستی می‌پردازد و بی‌نظیر بودن خداوند را از جهات مختلف بیان می‌کند. توحید پایه و اساس دیگر علوم عقایدی است. در میان عرفای مکتب عرفانی نجف علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی از خصوصیات و صفات ممتازی برخوردار بوده و در جمع بین علوم ظاهر و باطن در اوج قرار داشتند. ایشان از شاگردان سلوکی علامه طباطبائی و سید هاشم حدّاد

بوده‌اند. علامه طباطبایی ایشان را به عنوان انسان کامل و پاسدار مکتب تشیع معرفی نموده و سیدهاشم حداد به ایشان لقب «سید الطائفتین» داده‌اند بدین معنا که ایشان هم در امر شریعت و هم طریقت مجتهد بوده‌اند. از این رو مقاله پیش رو به بررسی مبانی سلوک در سیرتوحیدی انسان از دیدگاه علامه طهرانی می‌پردازد.

سیر و سلوک توحیدی انسان

«توحید» در لغت یعنی یگانه گردانیدن، یکی کردن، حکم به واحد بودن چیزی دادن و در اصطلاح به معنای یکی دانستن خدا، به خدای یگانه ایمان داشتن، یگانه پرستی و یکتا پرستی می‌باشد. از قرآن کریم در می‌یابیم که توحید و یکتا پرستی، دارای پیشینه‌ای به اندازه عمر آدمی است و یکتاگرایی با نخستین آدمی که پا بر روی کره زمین گذاشت، همراه بوده است. توضیح آنکه قرآن کریم از انسان به عنوان کسی یاد می‌کند که فطرت خداجو داشته، گرایش فطری به پروردگار خود دارد. از نگاه دانشمندان علم توحید و علمای علم کلام، «علم توحید» شریف‌ترین علم‌هاست، زیرا از کسی سخن می‌گویند و درباره اسماء و صفات موجودی بحث می‌کنند، که شریف‌ترین موجودهاست، و آن خداوند تبارک و تعالی است. بنابراین، علمی که درباره شریف‌ترین موجودها بحث می‌کند، شریف‌ترین علم‌ها خواهد بود. انسان در اثر ضعف إدراک، و از سوی دیگر غرور و هوس و تکبر، تنها همین ظاهر حیات دنیا را می‌بیند و در اثر پرداختن به مظاهر و اشتغال به کثرات این عالم، از عالم ملکوت و آنچه برای او در آن عوالم مهیا شده غافل مانده و آن قابلیت‌ها و استعدادهای خداوندی را برای همیشه با خود دفن خواهد کرد. لذا مرحوم علامه طهرانی می‌فرمودند: «نوع افراد بنی آدم، کمال و نارس از دنیا می‌روند. میوه کال غیرقابل استفاده است؛ نه طعم و مزه‌ای دارد و نه خاصیتی، و قابل خوردن نیست.» یعنی انسانی که قابلیت دارد مظهر اسماء و صفات حسناى حضرت پروردگار شود و بر مسند خلافت الهی تکیه زند، با لذت‌های حسی خود را از إدراکات عقلیه محروم و در ویرانه‌های این عالم حبس میکند.

سیرتوحیدی انسان از دیدگاه علامه طهرانی

عمل صالح و نیت خالص، نردبان ترقی به سوی خداوند

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

«بگو ای پیامبر اینست و جز این نیست که من بشری همانند شما می‌باشم که به من وحی می‌شود که فقط معبود شما، معبود واحد است. پس هر کس که به لقای پروردگارش امیدوار می‌باشد باید عمل صالح بجا آورده و در عبادت پروردگارش احدی را با او - چه در فعل و صفت و اسم و چه در ذات - شریک قرار ندهد»

این آیه شریفه از جمله آیاتی است که به سالکان راه خدا بشارت امکان لقاء حضرت پروردگار جل و عز را داده و راه و طریق آن را نیز بدیشان می‌آموزد و از غرر آیات کریمه قرآن است.

در الدر المنثور از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند: لَوْلَمْ يَنْزِلْ عَلَيَّ أُمَّتِي إِلَّا خَاتِمَةُ سُورَةِ الْكَهْفِ لَكَفْتَهُمْ. «اگر بر امت من جز آیه آخر سوره کهف نازل نشده بود، برایشان کافی بود.»

خلاصه و عصاره همه دستورات شرع و اصول سیر و سلوک إلى الله همین دو دستوری است که در این آیه شریفه بیان شده که عبارت است از عمل صالح و نیت خالص که نردبان ترقی به سوی خداوند و وصال و لقاء اوست.

اما تفصیل این اجمال مشتمل بر ظرائف و دقائقی است که سالک باید با تدبّر در قرآن کریم و مآثورات از اهل بیت علیهم السلام و مراجعه به اولیای کامل و باریافتگان حرم امن الهی بدان برسد و برخی از دقائق آن نیز از نطق بیان خارج بوده و فهم آن متوقف بر عنایات ربّانیّه است.

علامه که خود تمثّل عینی توحید و سلوک بودند، با فرمایشات ارزشمند خود در مجالس و محافل و با سیره عملی خود همواره دقائق آداب عبودیت و سیر إلى الله را به طالبین و مشتاقان می آموختند و میراث عظیم و گرانبهائی از این لطائف و ظرائف از خود برجای گذاشتند.

لقاء خداوند در همین نشأه دنیا

یک بار در اواخر عمر شریفشان می فرمودند: آیا آیه کریمه: *وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ*. هر کس از مقرّ و مأوای خود خارج شده و به سوی خدا و رسول او هجرت کند و در میان راه، مرگ او را فرا گیرد، اجر و پاداشش بر خداست. «دلالت دارد بر اینکه سالکی که در راه خدا آمده و هجرت إلى الله و رسوله نموده و قبل از حصول کمال از دنیا رفته است، در عالم برزخ مراحل سیر نفسانی بسوی پروردگار را حتما طیّ نموده و به فناء ذاتی می رسد؟

خیر! چنین دلالتی ندارد! جمله: *فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ* که جزاء شرط واقع شده تنها دلالت بر این معنی دارد که خداوند مزد و پاداش او را می دهد و بیش از این دلالتی ندارد. وقتی أجل انسان رسید، نامه عملش بسته می شود و هرچه بوده و هرچه کرده، تا همان زمانی است که از دنیا می رود؛ و بیش از آن به فضل الهی وابسته است و ضمانت و وعده قطعی ندارد. و لذا انسان باید تلاش کند تا در همین نشأه به لقاء الهی برسد.

کسی که جمال احدیت را در این دنیا زیارت نکرده معلوم نیست بتواند در سرای دیگر زیارت کند. زیرا نشأه دنیا، مقام کسب معرفت بوده و استعداد و لوازم هدایت و اهتداء در آن فراهم است، و دار عقبی دار جزاء است.

می فرمودند: بعضی می پندارند که دنیا نقد و آخرت نسویه بوده و هیچ عاقلی این دنیای نقد همراه بالملذّات و عیش گوارایش را با آخرت معاوضه نمی کند.

آخرت گرایی

علامه می فرمودند: «نخیر! عالم عقبی نقد است؛ و دنیا نه نقد است و نه نسیه.» یعنی این دنیا با تمام مظاهرش جز سراب و وهم چیزی بیش نیست؛ مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ. «آنچه نزد شماست، همه محکوم به فناء و نیستی بوده و تمام می شود؛ و آنچه نزد خداست، باقیست و حقیقت دارد.»

یک شب درحالی که شام خود را که مقداری نان و پنیر بود صرف می کردند، رو به حقیر کرده و فرمودند: «آقا سید محمد صادق! کسی که خدا را دارد، تمام عیش و خوشی عالم را دارد ولو اینکه غذای او مقداری نان و پنیر باشد و یا با نان خشکی سدّ جوع کند، اینها مهم نیست؛ و کسی که خدا را ندارد هیچ ندارد.»

ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدَكَ؟ وَمَا الَّذِي فَقَدَ مَنْ وَجَدَكَ؟ «خدایا! کسی که تو راز دست داد چه چیز را یافت؟ و کسی که تو را یافت چه چیزی را از دست داد؟»

فَلَا عَيْشَ فِي الدُّنْيَا لِمَنْ عَاشَ صَاحِبًا
وَمَنْ لَمْ يَمُتْ سُكْرًا بِهَا فَاتَهُ الْحَزْمُ
عَلَى نَفْسِهِ فَلْيَبِكْ مَنْ ضَاعَ عَمْرُهُ
وَلَيْسَ لَهُ فِيهَا نَصِيبٌ وَلَا سَهْمٌ

۱. آنکه از باده محبت پروردگار سرمست نشده و در هوشیاری بسر می برد، هیچ خوشی و عیشی در این دنیا ندارد. و آنکه از شراب عشق نوشیده و در سنگینی مستی، حجاب آنانیت را کنار زده و جان نباخته است، رأی صواب و دوراندیشی را از دست داده است.

۲. کسی که عمر او تباہ شد و از حضرت محبوب هیچ نصیب و بهره ای ندارد، باید بر حال زار خود سخت بگیرد!

و لذا در مورد کسی که عشق و محبت حضرت حق در دل او موج می زند و آن عشق و شور او را به سوی خدایش هدایت میکند، علامه می فرمودند: زندگی هیچکس به شیرینی زندگی عاشق و محب خدا نیست. اگر انسان لباس و مسکن و خوراک نداشته باشد، و بالجمله بر کنار از زخارف دنیا باشد، ولی دل او از عشق و محبت پروردگار گرم و روشن باشد، احدی در عالم، در خوشی و سرور و شادمانی به پای او نمی رسد.

ایشان که به حق، نقطه عطفی در تعمیم دایره سیر و سلوک و تربیت افراد مستعد بودند و علوم و معارف ربّانی را از محافل خصوصی، به متن جامعه مسلمین آورده و همگان را از این مشرب گوارا بهره مند ساخته و بسوی توحید و محبت حضرت حق رهنمون شدند، می فرمودند: «دنیا و آخرت را به اهلش واگذار کردیم!» اما دنیا را به أبناء آن سپردند، یعنی به دنیا آمدند ولی منظورشان فقط خدا بود و نگاهشان به دنیا همچون منزلگاهی برای عبور یا خوابی کوتاه یا سایه ای گذرا بود. و اما آخرت را به اهلش واگذار کردند، یعنی غایت عبادت و نیتشان خوف نار و طمع جنت نبود، بلکه فقط خدا و محبت به او بود و بس. نه اینکه عبادت و اطاعت خدا را رها کرده باشند؛ خیر! نسبت بین زاهد و عابد با عارف، نسبت عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر عارفی، لامحاله عابد زاهد هست، اما هر عابد یا زاهدی عارف نیست. بلکه زهد عارف از زهد زاهد اتمّ، و عبادتش از عبادت

عابد به مراتب أكثر و أكمل می‌باشد؛ اما مطمئن نظر او فقط و فقط خداوند است و بس. چنانکه خواجه شیراز در اوصاف عرفای الهی اینچنین می‌سراید:

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست

در این بیت، عارف بلندمرتبه شیراز خود را غلام و بنده آن عارفی میدانند که تنها سر بر آستان عبودیت حضرت حق می‌ساید و از اسارت غیر، رهایی یافته و به اقیانوس بی‌کران توحید و وحدت پیوسته است.

الهی زاهد از تو حور می‌خواهد قصورش بین به جنت می‌گریزد از درت یا رب شعورش بین

یکبار خدمت ایشان عرض کردم: حافظ علیه‌الرحمه والرضوان که در این بیت می‌فرماید:

بیا ای شیخ و از خمخانه ما شرابی خور که در کوثر نباشد

این چه شرابی است که در کوثر نیست؟ شراب کوثری که هیچ شرابی بهتر و گواراتر از آن نیست!

علامه فرمودند: شراب کوثر، قید «کوثر» را پیدا کرده، و آن شرابی که حافظ می‌گوید بالاتر از آن بوده و عاری از هر قید و حدّ و تعینی است.

طوائف سه گانه مردم در دنیا

باید دانست: افرادی از بشر که مشمول فیض حضرت حق گشته و پا به عرصه عالم گذاشته‌اند، به سه طائفه تقسیم می‌شوند:

طائفه اول، کسانی هستند که تنها دنیا را با مظاهر فریبنده آن دیده و در اثر ضعف إدراک و عدم بصیرت، از مرز و حدود مشتبهات نفسانیّه و لذائذ خسیسه دنیّه فراتر نرفته و در لجن‌زار عفن و متعفن عشق‌بازی با مادیات منغم شده و انسانیت خود را فراموش نموده و بی‌خبر از عالم نور و ملکوت و مواهب رحمانیه اولیاء، در ظلمت جهل و غفلت دوران عمر را سپری می‌کنند تا أجل آنان برسد و یکسره در دوزخی که خود، آتش آن را فروخته‌اند سرازیر شوند.

طائفه دوم، کسانی هستند که نسبتاً از بینش و إدراک قوی بهره‌مند بوده، طریق طاعت و عبادت را اختیار کرده و دل را از انوار جمال و جلال حضرت رحمن که در عوالم وجود جاری و ساری است تعطیل ننموده‌اند، ولی یکسره خود را به خدا نداده و دل را از غیر او و شائبه‌های نفس پاک ننموده و در برابر انوار قاهره ذات حضرت احدیت، وجود مجازی و موهوم خود را نباخته‌اند و به ماسوی‌الله نیز تعلق دارند.

اما طائفه سوم که نگین درخشان عالم خلقت بوده و مراتب هستی طفیل وجود آنان است، اولیائی هستند که از ابتداء داغ عشق و محبت حضرت پروردگار را بر دل داشته‌اند، و این شعله محبت رفته‌رفته مجامع و زوایای وجود آنان را فرا گرفته و هستی محب را ذوب و او را در ذات محبوب فانی نموده است. این اولیاء الهی از ابتدا دانستند که دلی که در آن غیر خدا باشد از درجه اعتبار ساقط است، زیرا غیر خدا فانی است؛ و لذا بر معدوم بودن

غیر خدا تأکید نموده‌اند تا اینکه این معنی در آنها ملکه شده و آنان را به فناء در ذات حضرت احدیت سوق داده‌است؛ فَهَيْئًا لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ.

وصول به معرفت خداوند

باری، تنها راه وصول به معرفت و ذوق شهد شیرین لقاء حضرت پروردگار، همان فناء و اندکاک جبل انانیت، و طنین انداز شدن سروش توحیدی *إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ* در طور قلب سالک‌است، و تا آن زمان که ذره‌ای از بقایای وجود و انانیت باشد همواره سالک از قرب و نزدیکی به سرادق حضرت احدیت رانده می‌شود.

و لذا حضرت علامه رضوان‌الله‌علیه همانند حضرت حاج سید هاشم موسوی حداد افاض‌الله‌علینا من برکات تربته هیچ چاره و گریزی را بالاتر از فناء نمی‌دیدند و می‌فرمودند: آدم می‌خواهد خدا را پیدا کند، در این اطاق می‌گردد نمی‌یابد، در اطاق دیگری او را می‌جوید آنجا هم نیست، در صحرا، در باغ، در بر و بحر، پیدا نمی‌شود؛ با آنکه همه‌جا هست.

چون مطلق است، بی حد است؛ بله! یک‌جا می‌توان خدا را پیدا کرد: آنجا که دیگر «خود» انسان نیست و وجودی ندارد.

به قول خواجه حافظ علیه‌الرحمه:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

و به تعبیر وحدت کرمانشاهی رضوان‌الله‌علیه:

هرگز نبری راه به سر منزل إلا تا بادیه‌پیما نشوی وادی لا را

علامه می‌فرمودند: شما هر چیزی را در کوره‌ای که پنج هزار درجه حرارت دارد قرار دهید ذوب می‌شود. هر فلزی بالأخره هر قدر هم محکم باشد، در این درجه از حرارت آب می‌شود. سالک هم وقتی به مقام فناء فی‌الله برسد هستی‌اش ذوب می‌گردد و تعینش را از دست می‌دهد.

رفیق سلوکی

از عناصر پایه در سیر و سلوک، رفقاء و إخوان فی الله هستند که با سالک در منازل آخرت و این راه پر فراز و نشیب مصاحبت و مراقبت دارند و به مقتضای رَحْمَاءَ بَيْنَهُمْ بار یکدیگر را کشیده تا به جوار قرب حضرت پروردگار رسیده و سرخوش از نعیم ولایت ندای الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا سر دهند. و لذا در نصوص معرفتی به مؤاخات فی الله ترغیب کرده و آثار و خواص مترتب بر آن را شمرده‌اند؛ حضرت رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند: مَا اسْتَفَادَ امْرُؤٌ مُسْلِمٌ فَائِدَةً بَعْدَ فَائِدَةِ الْإِسْلَامِ مِثْلَ أَخٍ يَسْتَفِيدُهُ فِي اللَّهِ. «پس از نعمت اسلام، هیچ فائده و بهره‌ای به مانند برادری که در راه خدا از او بهره برده شود، روزی هیچ

مسلمانی نشده است.» و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ضمن وصایای خود در هنگام رحلت می‌فرمایند: سَأَلْتَنِي حَقَّقَ اسْلَامِي وَءَاخِ الْأَخْوَانَ فِي اللَّهِ. «خوَت با اخوان فی الله را از دست مده و بر آن مداومت داشته باش.»

سفر إلى الله با رفقای همدل نیز چنین است، سرعت سیر را بالا برده و سالکان با خوش‌دلی و بدون ملال خاطر زودتر به عالم توحید راه می‌یابند. علاوه بر اینکه رفیق مایه طمأنینه و آرامش خاطر است.

رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند: إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْكُنُ قَلْبُ الظَّمْءَانِ إِلَى الْمَاءِ الْبَارِدِ.

«همچنانکه قلب انسان تشنه‌کام با آب سرد و گوارا آرام می‌گردد، مؤمن نیز با انس با برادر مؤمن آرامش می‌یابد.»

و حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: لِكُلِّ شَيْءٍ شَيْءٌ يَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ يَسْتَرِيحُ إِلَى أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ، كَمَا يَسْتَرِيحُ الطَّيْرُ إِلَى شِكْلِهِ؛ أَوْ مَا رَأَيْتَ ذَلِكَ؟

«هر چیزی با چیزی آرامش می‌یابد و احساس انس و راحتی می‌نماید و مؤمن با مؤمن آرام می‌گیرد، چنانکه پرنده با هم‌جنس خود آرام می‌گیرد؛ آیا تا به حال این امر را ندیده‌ای؟»

علاوه بر این بهره‌های معنوی در مجالست با رفقای طریق، برادران فی الله نقائص را به یکدیگر تذکر می‌دهند و ظرائف و دقائق آداب سلوک را به هم می‌آموزند.

آری، در اثر پیوند دل‌ها، رفیق از کمالات معنوی رفیق بهره‌مند شده و کم و کاستی یکدیگر را جبران می‌کنند و در درجات قرب به هم ملحق می‌شوند و از اجتماع و اتصال این جوی‌ها، نه‌ری عظیم و خروشان پدید می‌آید که آلودگی‌ها و بدی‌ها را با خود می‌برد. صفا و زلالی آن مایه انبساط خاطر است و خروش آن، عشق و محبت به خدا را در دل می‌آورد.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند: الْمُؤْمِنَانِ كَالْيَدَيْنِ يُغْسَلُ إِحْدَاهُمَا بِالْأُخْرَى؛ فَإِذَا رَزَقَكَ اللَّهُ وَدَّ أَحْيِكَ فَاسْتَمْسِكْ بِمَوَدَّتِهِ «دو مؤمن مانند دو دستند که هر یکی به واسطه دیگری از آلودگی‌ها شستشو داده می‌شود.»

پس اگر خداوند محبت و دوستی برادر مؤمنت را به تو روزی کرد، آن را محکم گرفته و از دست مده.

امام محمد باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْمُتَوَاضِعِينَ فِي اللَّهِ لَيَكُونُ أَحَدُهُمَا فِي الْجَنَّةِ فَوْقَ الْأُخْرَى بِدَرَجَةٍ فَيَقُولُ: يَا رَبُّ إِنَّ صَاحِبِي قَدْ كَانَ يَأْمُرُنِي بِطَاعَتِكَ وَ يَثْبُطُنِي عَنِ مَعْصِيَتِكَ وَ يَرْغِبُنِي فِيمَا عِنْدَكَ، فَاجْمَعْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فِي هَذِهِ الدَّرَجَةِ فَيَجْمَعُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا.

«یکی از دو مؤمنی که با هم اخوت فی الله داشته‌اند، در بهشت در درجه‌ای بالاتر از دیگری قرار می‌گیرد و به خداوند عرض می‌نماید: پروردگارا برادر و همنشین من در دنیا مرا به طاعت تو امر می‌نمود و از معصیت باز می‌داشت و به آنچه در نزد توست ترغیب میکرد؛ پس مرا با او در این درجه‌ای که به من عطا نمودی، جمع نما. و خداوند آن دو را با هم جمع نموده و در یک درجه قرار می‌دهد»

البته این اخوت و رفاقت که بر پایه محبت به حضرت پروردگار و اشتراک در طریقت و مقصد است، حقوق و شرائطی دارد که سالک باید خود را ملزم به رعایت آنها کند و الّا رشته ولایت بین او و رفقای طریق گسسته و از کاروان عبودیت جدا می‌افتد و از برکات رفاقت فی الله محروم میگردد.

اتحاد قلوب و صفا و یکرنگی با رفقای طریق و برحذر بودن از نفاق و دورویی در رفتار با آنان از مهم‌ترین حقوق مؤاخات است. و لذا از سالکان، تعبیر به «إخوان الصفا» می‌کنند و این مرکب اضافی که مفید حصر و تخصیص است دلالت دارد که قید «صفا» این جماعت را از دیگران متمایز و مشخص کرده است و این وصف «صفا» أظهر أوصاف آنان است.

از مهم‌ترین حقوقی که عیار صدق سالک را در رفاقت محکم می‌زند مواسات و ایثار در طریق فی الله است؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود به حکیم و طیب یونانی که با مشاهده معجزات باهره از آن حضرت، اسلام آورد می‌فرماید:

وَأَمْرُكَ أَنْ تُوَاسِيَ إِخْوَانَكَ الْمُطَابِقِينَ لَكَ عَلَى تَصْدِيقِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ تَصْدِيقِي وَ الْإِنْقِيَادِ لَهُ وَ لِي مِمَّا رَزَقَكَ اللَّهُ وَ فَضَّلَكَ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ بِهِ مِنْهُمْ. تَسُدُّ فَاقَتَهُمْ وَ تَجْبِرُ كَسْرَهُمْ وَ خَلَّتَهُمْ. وَ مَنْ كَانَ مِنْهُمْ فَاضِلاً عَلَيَّ فِي دِينِكَ أَثَرْتَهُ بِمَالِكَ عَلَيَّ نَفْسِكَ، حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ مِنْكَ أَنَّ دِينَهُ أَثَرُ عِنْدَكَ مِنْ مَالِكَ وَ أَنَّ أَوْلِيَاءَهُ أَكْرَمُ عَلَيَّ مِنْ أَهْلِكَ وَ عِيَالِكَ.

«و تو را امر می‌کنم با برادرانی که با تو هم عقیده و هم جهت می‌باشند مواسات کنی؛ برادرانی که در تصدیق به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و تصدیق من و انقیاد و فرمانبرداری نسبت به ما — که خداوند روزی تو نموده و بدان تو را بر دیگران فضیلت بخشیده است — با تو همراه می‌باشند. مشکلات و سختی‌های ایشان را بر طرف نما و نقائص و کمبودهای آنها را جبران کن.»

رابطه استاد و شاگردی رابطه خاصی است، استاد همواره در رتبه مافوق شاگرد بوده و بر او سیطره و احاطه دارد و شاگرد همیشه در رتبه مادون است و دائماً از نفس استاد استفاضه کرده و بهره می‌برد. گرچه استاد نیز گاهی از نفوس شاگردان استفاده میکند، مثل مجلس ذکری که چند شاگرد با استاد خود در آن به عشق خدا گرد هم آمده باشند، در چنین مجلسی استاد نیز از آن توجه خاصی که به واسطه جمعیت قلوب حاصل شده بهره می‌برد و در آن مجلس هر کس بقدر سعه و ظرفیت خود استفاده میکند؛ استاد به میزان خود و شاگرد نیز به میزان و مقدار خود. ولی اینگونه استفاده‌ها محدود است و چنین نیست که از نفس شاگرد به استاد چیزی اضافه شود بلکه همیشه اضافه از نفس استاد به شاگرد است.

اما در باب رفاقت استفاده‌ها دوطرفه بوده و دو رفیق با هم سیر می‌کنند، گرچه یکی از ایشان کمی جلوتر باشد ^{بانی نفس حقوق اسلامی} و یا تندتر برود و یا زودتر راه را آغاز کرده باشد. دو رفیق از یکدیگر دستگیری باطنی کرده و به هم مدد می‌رسانند و نقائص هم را جبران می‌کنند و خلاصه بار یکدیگر را می‌کشند و در طریق وصول به مطلوب یکدیگر را یاری و اعانت می‌کنند.

از آثار مترتب بر رفاقت و مؤاخاة فی الله، استفاده از انوار ملکوتی اعمال عبادی إخوان صدق از یکدیگر و سهیم‌بودن در عطایای ربانی حضرت حق می‌باشد، به نحوی که رفقای طریق در مسیر تقرب به حضرت پروردگار از نور یکدیگر بهره برده و منتعم می‌شوند؛ چنانکه از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که:

الْمُؤْمِنُ بَرَكَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِ

فلذا علامه می‌فرمودند: رفقا در لیالی قدر برای عبادت و مناجات و راز و نیاز به درگاه حضرت قاضی الحاجات دور هم جمع شوند و به عبادت مشغول گردند تا اگر عده‌ای از اینها خسته شده و دست از عبادت کشیدند، از نور صلاة و قراءت قرآن و دعای دیگر رفقا به آنان برسد؛ و نیز وقتی اینها خسته شدند و به استراحت پرداختند، از نور و ثواب دیگران که به عبادت مشغولند متمتع شوند؛ و به برکت این اجتماع همگی در همه شب استفاده برند.

همیشه می‌فرمودند: در راه خدا کشکولها یکی است، همه هر چه کسب کرده و بدست می‌آورند در یک کشکول ریخته و با هم استفاده می‌کنند. هر یک از رفقای سلوکی که چیزی تحصیل کند اثرش به دیگران نیز می‌رسد. و گاهی مثال زده و می‌فرمودند: رفقاء سالک در راه خدا مثل چند اسب یک درشکه هستند؛ وقتی اسبها هم جهت و هم‌مسیر باشند سیر همه سرعت پیدا میکند، گرچه ممکن است یکی از دیگران ضعیف‌تر نیز باشد.

بجهت همین تأثیر بسزای اتحاد قلوب در تحصیل مقصود و نیز تأثیر مصاحبت در تکامل معنوی است که سیدالعارفین امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌أفضل صلوات المصلین می‌فرماید: جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السَّرِّ وَ مُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ وَ جُمِعَ الشَّرُّ فِي الْإِذَاعَةِ وَ مُؤَاخَاةِ الْأَشْرَارِ.

«تمام مراتب خیر و سعادت دنیا و آخرت در کتمان سر و دوستی و رفاقت با اخیار گرد آمده، و تمام مراتب شر و شقاوت در افشای سر و مؤاخات و دوستی با اشرار جمع شده‌است»

یا غیاثَ الْمُسْتَعِیْثِیْنَ اَهْدِنَا لا اَفْتِخِرَ بِالْعُلُوْمِ وَ الْغِنٰی
 لا تُزِغْ قَلْبًا هَدٰیةً بِالْكَرَمِ وَاَصْرِفِ السُّوْءَ الَّذِیْ خَطَّ الْقَلَمَ
 بگذران از جان ما سوءالقضاء وَاَمْبِرْ مَا رَا زِ اِخْوَانِ صَفَا
 تلخ‌تر از فرقت تو هیچ نیست بی‌پناهت غیر پیچاپیچ نیست
 و نیز ترجمان‌الأسرار خواجه حافظ علیه الرَّحْمَةُ میفرماید:

دریغ و درد که تا این زمان ندانستم که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق
 رابطه توحید و ولایت

مرحوم علامه طهرانی در بیان حقیقت و أصالت توحید صحیح از زبان مرحوم حدّاد قدّس سرّه در ردّ کسانی که بر طریقه حقّه ایشان اشکالاتی وارد ساخته بودند و بین مکتب «توحیدی» و مکتب «ولایتی» تقابل ایجاد میکردند، چنین نقل می‌کنند:

«می‌فرمودند: ذکر ما همیشه از توحید است. وحدت وجود مطلبی است عالی و راقی؛ کسی قدرت ادراک آن را ندارد. یعنی «وجود مستقل و بالذات در عالم یکی است و بقیّه وجودها وجود ظلّی و تبعی و مجازی و وابسته و تعلّقی است». من نگفتم: این سگ خداست، من گفتم: غیر از خدا (در عالم) چیزی نیست. این سگ خداست معنیش این است که این وجود مقیّده و متعیّنه با این تعین و حدّ خداست! نعوذُ بالله من هذا الكلام. اما غیر از خدا چیزی نیست معنیش آن است که: وجود بالأصالة و حقیقه الوجود در جمیع عوالم و ذات مستقلّه و قائمه بالذات، اوست تبارک و تعالی؛ و بقیّه موجودات هستی ندارند و هست نما هستند. هستی آنها تعلّقی و ربطی و وجود آنها وجود ظلّی چون سایه شاخص است نسبت به نور آفتاب که بدنال شاخص می‌چرخد و میگردد.

این گفتار عین حقیقت است. وجود امامان وجود استقلالی نیستند. آنها هم آیتی از آیات الهیه می‌باشند؛ غایه الامر آیات کبرای آن ذات اقدس می‌باشند. و اگر ما خود آنها را منشأ اثر بدانیم در دام تفویض گرفتار شده‌ایم.

اما در قضیه ولایت، ولایت را ما می‌شناسیم نه این گوسپندان که نامی از آن بر زبان دارند. عزاداری واقعی را ما می‌کنیم، زیارت حقیقی را ما می‌نمائیم. شناسائی و معرفت ائمه علیهم السّلام وجدانا و شهودا و عقلاً و علما اختصاص به ما دارد نه اینها که ولایت را جدا میدانند. ولایت عین توحید است و توحید عین ولایت است.

اشک ما بر ابا عبد الله الحسين عليه السّلام از درون قلب ما و از سویدای دل ما جاری است، و با آن اشک می‌خواهیم قالب تهی کنیم، چرا که آن اشک با نفس ما و روح ما بیرون می‌ریزد؛ نه این اشکهای که از خیال

و پندار ایشان می‌آید، و روزی هم همین‌ها سید الشهداء را می‌کشند، آنگاه می‌نشینند و اقامه عزا می‌نمایند و در ماتمش سینه می‌زنند.

و در جای دیگر باز از قول استادشان حضرت حدّاد چنین نقل می‌کنند

علامه می‌فرمودند: ما این سنّ و سال که نمودیم و پیر شده‌ایم «ولایتی» و «توحیدی» نشنیده بودیم، و ولایت را در برابر توحید تصوّر نمی‌نمودیم. حالا اینها آمده‌اند و دو فرقه توحیدیّه و ولایتیّه ساخته‌اند. عینا در یکی دو قرن پیش که در همین کربلا، «پشت سرّیه» ساختند در برابر «بالا سرّیه»؛ و شیخیّه که متابعین اَحسائی بوده‌اند خود را از مؤمنین جدا کردند و فرقه خاصی شدند. و اینها هم آمده‌اند ولایت را از توحید جدا نموده و خود را در برابر صفّ مؤمنین نهاده‌اند. این خطر، خطر عظیمی است که انسان ولایت را از توحید جدا بداند.

همانطور که امروزه در کربلا از بقایای شیخیّه جماعتی بدینگونه وجود دارند، و در مشهد مقدّس هم عدّه‌ای شیخی مذهب می‌باشند که بدون ادّعی شیخی‌گری، از مرام و عقیده آنها حمایت می‌کنند.

عمل به شریعت

رسیدن به کمال و انکشاف اَنوار جمال و جلال حضرت پروردگار، جز از شاهراه عبودیت و گردن‌نهادن در برابر احکام شریعت غرّای محمدی، ممکن نیست. و این معنی به‌وضوح از حدیث «قرب نوافل» و «قرب فرائض» دانسته می‌شود. در طریق کمال و عبودیت، «شریعت» تنها راه و گذرگاه امن برای وصول به «حقیقت» بوده و حقیقت مطلوب جز از طریق شریعت حاصل نمی‌شود. و سالک راه حقّ، تمام افعال و احوال و آنچه از خواطر بر قلب او وارد می‌شود را باید با میزان کتاب و سنّت محک زده و حقّ را از باطل جدا کند. و به تعبیر حضرت آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه: الشَّرِيعَةُ مِنْ غَيْرِ حَقِيقَةٍ فَعَبْرُهَا مَقْبُولٌ؛ وَ الْحَقِيقَةُ مِنْ غَيْرِ شَرِيعَةٍ فَعَبْرُهَا مَحْضُولٌ. مَنْ لَمْ يَزِنْ اَفْعَالَهُ وَ اَحْوَالَهُ فِي كُلِّ وَقْتٍ بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ لَمْ يَتَّهَمْ خَوَاطِرَهُ، فَلَا تَعُدُّهُ فِي دِيْوَانِ الرَّجَالِ.

لذا حضرت علامه قدّس الله نفسه الزّکیّه بر تعبد کامل در برابر شریعت و احکام آن اهتمام داشته و آن را ضروری می‌دانستند و هر راهی غیر از راه شرع را باطل و مردود می‌شمردند. می‌فرمودند: هریک از دستورات شریعت از واجب گرفته تا مستحبّ، همه بر اساس مصالح و حکمی است که در تکامل نفس انسان و سوق دادن او به علّت غائی از خلقت مؤثّر و مفید می‌باشد، و چه بسا اگر کمال حاصل از حکمی فوت شود، با حکم دیگر تدارک آن ممکن نباشد.

از جمله درباره سنّت نکاح و ازدواج که در دین نسبت بدان ترغیب و تحریص بسیاری شده، و بعضی به داعیه و بهانه سیروسلوک اِلی‌الله آن را ترک نموده و نوعی از رهبانیت را برای خود اختیار می‌کنند، می‌فرمودند: ازدواج از مراحل است که سالک و طالب کمال حتما باید از آن عبور کند، و در صورت ترک، اگر چه معذور باشد، کمالی از او فوت می‌شود که قابل جبران نبوده و از دستیابی به کمال تامّ و مطلق محروم می‌شود؛ هر چند آن سالک در سلوک خود صاحب مقام منبع و بلندی باشد، همچون مرحوم حکیم‌هیدجی و یا آقاشیخ مرتضی طالقانی یا

جهانگیرخان رضوان‌الله‌علیهم که أهل سلوک و جلیل‌القدر بوده‌اند ولی به عللی تا آخر حیات خود مجرد زندگی کرده و تشکیل خانواده نداده و صاحب اولاد نشدند.

روی همین اصل، مقید بودند که به تمام ظرائف آداب و سنن شرعی عمل نمایند و هیچ دقیقه‌ای از دقائق شرع اطهر را فرو گذار ننمایند.

اگر در موردی، از ادله شرعی استفاده می‌شد که از باب تزاحم، مثلاً ترک نمودن امر مستحبی رجحان دارد، ایشان نیز به همان دستور می‌فرمودند؛ ولی

اظهار نظرهای شخصی و کاستن و افزودن احکام الهی را به بهانه‌های مختلف رد می‌فرمودند و با طریقه برخی از اهل تصوف باطل که به بهانه دفع عجب و شهرت، مداومت بر ترک بسیاری از سنن شرعی دارند، به شدت مخالف بوده و این روش را برای دفع عجب صحیح نمی‌دانستند.

علامه می‌فرمودند: «برخی گمان می‌کنند که سیروسلوک‌الی‌الله، صرف شرکت در مجالس ذکر و مداومت بر اذکار و اورادی است که از استاد و مربی خود تلقی کرده‌اند؛ و با وجود اینکه سالهاست که در مضماری و میدان مجاهده با نفس قدم گذاشته‌اند، هنوز حرکتی نکرده و در همان عالم طبع محبوس مانده‌اند. غافل از اینکه سیر و سلوک، رعایت و مواظبت بر دقائق و ظرائف ادب عبودیت و تعامل با موجودات عالم هستی است. سیر و سلوک الی‌الله انطباق متن زندگی با شریعت محمدیه صلوات‌الله‌علیه‌وآله است یعنی جمیع احوال و اطوار زندگی، از فردی تا اجتماعی، از ارتباط با عیال و فرزند و تدبیر امور منزل تا دیگر امور را بر اساس دین تنظیم کرده و حقوق هر یک را به نحو اتم و اکمل ادا کند. و لذا به بهانه سیر و سلوک نمی‌توان از حقوق دیگران چیزی را فرو گذار کرد.»

عشق الهی

این راه پر فراز و نشیب و هائل که در هر زاویه‌ای از آن، شیاطین و قطع الطریق، برای به دام انداختن سالک و منع او از ادامه راه، کمین زده‌اند، جز با هیمان و عشق به حضرت پروردگار میسر نیست.

راه صحیح، راه میانبر است. باید طریقی را انتخاب کرد که با عمر ماتناسب داشته باشد، و آن همان طریق عشق و محبت به خداوند است. اینجاست که شراره‌ها و آتش حب به خدا در دل سالک افتاده و به مقتضای کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام که میفرماید:

حُبُّ اللَّهِ نَارٌ لَا يَمُرُّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا احْتَرَقَ،

«محبت خداوند آتشی است که بر چیزی عبور نمی‌کند مگر آنکه آن را می‌سوزاند و از بین می‌برد.»

ریشه آنانیت و هستی موهوم او را بالمره می‌سوزاند؛ و چون بنیان مجازی او را درهم‌ریخت، صفات نیز که مترتب بر ذات است لامحاله از بین می‌رود، زیرا صفات همگی طفیلی و تابع ذات‌اند.

علامه گاهی نیز می‌فرمودند:

انسان گاهی در خانه‌ای می‌رود که در آن سوراخهایی وجود دارد که لانه مار و عقرب است و از آن، مار و عقرب بیرون می‌آیند. سوراخها را پر میکند و راه رفت و آمد حیوانات موذی را مسدود میکند، مدتی بعد می‌بیند از طرف دیگری راهی باز نموده‌اند و بیرون آمده‌اند، و به همین منوال هر چه تلاش می‌کند نمی‌تواند آنها را دفع کند. راهش اینستکه آن خانه را از اصل خراب کند و زیر خانه را که لانه آن حیوانات است پاکسازی نماید و سپس خانه‌ای نو بسازد. تا وقتی نفس انسان باقی‌است، ریشه صفات رذیله باقی‌است و هر روز ممکن است از راهی سر برآورد؛ باید این ریشه را سوزاند و سوزاندن آن نیز جز با طلوع عشق و محبت پروردگار ممکن نیست.

از این رو حضرت علامه می‌فرمودند: کسانی که با علم و آگاهی با اولیاءِ الهی و شیعیان حقیقی امیرالمؤمنین علیه‌السلام دشمنی دارند، در حقیقت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام جدا شده‌اند و به مقتضای: *وَإِنْ كَانَ يُبْغِضُ سُبَّانُ نَفْسٍ حَتَّىٰ تَمُوتَ إِسْلَامِيًّا وَلِيًّا لَنَا فَلَيْسَ بِمُحِبٍّ لَنَا*. «اگر ولی از اولیای ما را دشمن می‌دارد، محب ما نیست.» *وَ مَنْ ... عَادَى لَنَا وَلِيًّا فَقَدْ كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّعِ الثَّانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ*. «هر کس با ولی ما دشمنی نماید، به خداوندی که سع‌المثنی (سوره مبارکه حمد) و قرآن عظیم را نازل فرموده، کافر گردیده است.» دیگر محبت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را ندارند و معاشرت و مراوده خود را با آنان بالکل باید قطع کرد اگرچه از نزدیکان و أرحام باشند. باری، سالک باید از معاشرت با صاحبان اعتقاد سوء درباره خداوند جل‌شأنه و نیز با مخالفان محبّه‌البیضای توحید و عرفان اجتناب کند و إلا از کسب ظلمات آنان و از شبهات و شرک به پروردگار ایمن نیست.

اما در معاشرت و مراوده با کسانی که خود از سالکان راه خدا بوده و سالیانی در این راه پر فراز و نشیب با سالک رفاقت کرده‌اند، ولی در اثر خطا و نافرمانی یا شک و شبهه سقوط کرده یا از ادامه راه باز مانده و متوقف شده‌اند، چه باید کرد؟

توضیح اینکه: نعمت ایمان و ولایت به دو گونه به انسان عطا می‌شود: ایمان ثابت و ایمان مستودع و عاریه‌ای، که در روایات از این قسم دوم تعبیر به «معارین» کرده‌اند؛ *قَوْمٌ يُعَارُونَ الْإِيمَانَ ثُمَّ يُسَلْبُونَهُ*. «قومی که ایمان به آنها عاریه داده می‌شود و روزی از آنها گرفته می‌شود.»

سالک اگر در مقام مراقبه برنیاید و با استکبار نفس در برابر استاد بایستد، ظلمت و کدورت قلب بر نور آن غالب شده و نعمت ولایت را از او می‌گیرند و در بیداء جهل و ظلمت یله و رها می‌شود. عمده راهزنان طریق توحید از همین سالکان رانده شده هستند که سرابی را که از دور همچون آب موج می‌زند و می‌درخشد، به مشتاقان ساده‌لوح و بیچاره نشان می‌دهند و عمر آنان را تباه و مالشان را غارت کرده و آنان را با وعده‌های امروز و فردا در رسیدن به چشمه توحید تشنه‌کام و سرگردان می‌گذارند.

اخلاص

نوع افرادی که عبادت می‌کنند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، حج و عمره بجای می‌آورند، در واقع دنبال نفس و آمیال و حظوظ آن می‌باشند. نفس است که میل و علاقه به نماز دارد و از آن لذت می‌برد، اما وقتی این نماز را در بوتنه نقد می‌گذاری و تحلیل می‌کنی در می‌یابی که لله نبوده و صبغه خدایی ندارد بلکه خود را

عبادت کرده‌است. دور خانه خدا طواف میکند اما فی الواقع نفس خود را مطاف قرار داده و به دور آن می‌گردد و لذا در کمال او تأثیری ندارد.

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: وَ مَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ.

وصول به توحید حضرت پروردگار، بر دو پایه عمل صالح و إخلاص استوار است؛ و إخلاص ضد إشراک است. یعنی سالک باید عمل و قلب خود را از شوائبی چون حبّ جاه و مال، حظوظ نفسانی و انگیزه‌های دیگر که عمل را لوث و قلب را در بند حجاب کثرت، حبس میکند و مانع از دستیابی به حقیقت می‌شود، پاک گرداند. و تا این مهمّ به انجام نرسد، قلب سالک استعداد و قابلیت تابش و انعکاس أنوار جمال و جلال الهی را نخواهد داشت؛ و هرگاه طمع در لقاء حضرت احدیت کند، دست ردّ بر سینه او زنند.

قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد کاین معامل به همه عیب نهان بینا بود

و لذا امام صادق علیه‌السلام در شأن گوهر إخلاص میفرماید: إِذَا أَدْرَكَ ذَلِكَ فَقَدْ أَدْرَكَ الْكُلَّ، وَ إِذَا فَاتَهُ ذَلِكَ فَاتَهُ الْكُلُّ. «هر کس به مرتبه إخلاص برسد، به همه خوبی‌ها رسیده است؛ و هر کس که این توفیق از او فوت شد، همه خیرات را از دست داده‌است.»

و در جای دیگری میفرماید: مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ أَجَلَ مِنْ أَنْ لَا يَكُونَ فِي قَلْبِهِ مَعَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ غَيْرُهُ. «خداوند بر هیچ بنده‌ای نعمتی بزرگ‌تر از این عطا نموده است که در قلب او با خداوند غیر او وجود نداشته باشد.»

بنابراین در سلوک إلى الله، عبادت خالص مطلوب بوده و آنست که سالک را در مسیر فناء و اندکاک نفس حرکت می‌دهد، نه عبادات و اعمالی که با انگیزه‌های نفسانی بوده و صرفاً مایه تورّم و غلظت حجاب نفس می‌شود.

می‌فرمودند: ایمان بعضی، بت و صنم آنان می‌شود! چه خطری از این بالاتر! ایمان باید بت‌شکن باشد و موانع و اوهامی را که مانع از وصول حقیقت بوده کنار زند، نه اینکه خود نیز بتی شود.

اینچنین ایمانی که انسان را از التفات به مقام عبودیت و توحید حضرت پروردگار باز می‌دارد، از این جهت که به هر حال راه سالک را سدّ نموده و اجازه حرکت و عبور از عالم نفس را به او نمی‌دهد، همانند کفر است؛ و لذا اهل عرفان از آن به «بت» تعبیر می‌نمایند.

خدا زان خرقه بیزارست صدبار که باشد صد بتش در آستینی

در کتاب شریف روح مجرد می‌فرمایند:

رموز و لطائف و اشارات و دلالات حاج‌سیدهاشم حدّاد را کسی نفهمید، و یا فهمید و به روی خود نیاورد. زیرا آن کس دوست داشت از عادت صرف و اعمال مکرّره و روزمرّه خویش دست بردارد؛ و به صورتی بدون معنی و به ظاهری بدون باطن و به مجازی بدون حقیقت و به پنداری بدون عقل و به سرگرمی‌ای بدون شهود و به

کارهای سهل بدون عمق مجاهدات و چشش تلخ تحمل و صبر و شکیبائی در مجاهده با نفس اماره دل ببندد و خود را از زیر بار سنگین ولایت به در برد.

نتیجه گیری

علامه طهرانی چرایی تحول وجودی انسان را با تکیه بر علت بیرون رانده شدن انسان از بهشت نخستین تبیین نموده اند. به زعم ایشان، علت بیرون رانده شدن انسان از بهشت و مراجعت به آن با مشقت و رنج، برای کمال آدمی و به فعلیت رساندن استعداد و قوای انسانی بود و اگر وی خارج نمی شد تا ابد در منزل استعداد و قابلیت در جا زده و توقف می کرد؛ اما با نزول به عالم طبیعت و تفصیل تکالیف، درجه به درجه با اراده و اختیار طی طریق نموده و جمیع مراتب استعداد بشریت و قوای انسانیت خود را به اعلی درجه از کمال و فعلیت می رساند و از بهشت نخست که بهشت قابلیت بود بسوی بهشت فعلیت حرکت می نماید. در طی قوس نزولی، انسان همه اش مراحل استعداد و قابلیت را در خود می گذراند و ذخیره می نماید؛ اما در طی قوس صعودی که رجعت او از این نقطه حسیض می باشد بسوی مبدأ نخستین، همه اش فعلیت و ظهور می باشد که در وجود خویشتن به چشم مشاهده می کند. آن انسان ملکوتی و جبروتی و لاهوتی در بدو امر همین انسان ناسوتی بوده است نه غیر آن، اما در اثر ترقی و تکامل، در اثر حسن اختیار و اراده خود در طی مدارج و معارج کمال و از دست دادن انانیت پوچ و اعتباری خویشتن متحقق به مرتبه عبودیت محضه خود می شود که مساوق است با ربوبیت محضه خدای خویشتن. بنابر این، آدم بواسطه خروج از بهشت نخستین پیش از دنیا و آمدنش در این دنیا ضروری نکرد، بلکه همه اش منفعت بود و این نفع بی شمار وی را سوق می دهد به بهشت دومین که بهشت فعلیت و بروز و ظهور اعمال و ملکات و عقائد و حقائق اوست. با توجه به موارد بیان شده، رسیدن به خدا و حرکت در راه او و طی طریق قرآن و اهل بیت علیه السلام، برنامه، اراده و عمل می خواهد که در مکتب عرفانی و اخلاقی حضرت علامه طهرانی به بهترین نحو بدان پرداخته شده است. عمل و توجه به موارد بیان شده می تواند راه رستگاری را برای انسان فراهم سازد و حیات طیبه ای را در دنیا و آخرت برای انسان رقم زند که نتیجه آن فنای در ذات مقدس الهی است.

منابع

- القرآن الکریم، مصحف المدینه النبویه، به خط عثمان طه.
دهخدا، علی اکبر لغتنامه، جلد 5، انتشارات سمت، 1360.
حافظ، شمس الدین محمد. دیوان. به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: زوار، 1374.
حسینی طهرانی، روح مجرد، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد، چاپ سوم، 1420ق.
حسینی طهرانی، علامه آیت الله سید محمد حسین، توحید علمی و عینی، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد، چاپ هفتم، 1428ق.
حسینی طهرانی، علامه آیت الله سید محمد حسین، رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد، چاپ هشتم، 1428ق.
حسینی طهرانی، علامه آیت الله سید محمد حسین، رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد، چاپ سیزدهم، 1426ق.
حسینی طهرانی، علامه آیت الله سید محمد حسین، روح مجرد، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد، چاپ دوم، 1423ق.

حسینی طهرانی، علامه آیت الله سید محمد حسین، معاد شناسی، انتشارات علامه طباطبایی، مشهد، چاپ هشتم، 1428ق، 10جلد.

حسینی طهرانی، علامه آیت الله سید محمد حسین، مهرتابان (یاد نامه علامه طباطبایی)، انتشارات علامه طباطبایی، مشهد، چاپ پنجم، 1422ق.

حسینی طهرانی، علامه آیت الله سید محمد حسین، وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، انتشارات علامه طباطبایی، مشهد، چاپ دوم، 1436 ق.

حسینی طهرانی، آیت الله سید محمد صادق، نور مجرد، انتشارات علامه طباطبایی، مشهد، چاپ اول، 1433ق، سه جلد.

جمعی از فضلا، آیت نور (یادنامه علامه طهرانی)، انتشارات علامه طباطبایی، مشهد، چاپ اول، 1427ق، چهار جلد.

مجلسی، علامه سید محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1404ق، 110ج

مولوی، جلال الدین محمد (1363)، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: امیرکبیر.